

خوانشی روان‌کاوانه از روابط سلطه بین زنان و مردان در فیلم گذشته (۱۳۹۲) ساخته اصغر فرهادی*

نازنین هنرخواه^۱، علی شیخ‌مهدی^{۲*}

^۱ کارشناس ارشد رشته سینما، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

^۲ دانشیار دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۱۲/۷، تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۹/۲۶)



چکیده

گتورگ ویلهلم فریدریش هگل فیلسوف آلمانی (۱۸۳۱-۱۷۷۰ میلادی) در کتاب پدیدارشناسی روح، بخشی را به دیالکتیک خدایگان و بنده اختصاص داده و به روابط قدرت بین دو فرد در کوچک‌ترین واحد تجمع انسانی در تاریخ تطور روح مطلق پرداخته بود که در قرن بیستم میلادی بر شکل‌گیری اندیشه‌های ژک لکان که از پیروان جدید زیگموند فروید در روانکاوی در آن هنگام بود، تأثیر گذاشت؛ به نحوی که او مفهوم میل به موضع مورد شناسایی (ابژه) در نزد فاعل شناسایی (سوژه) را با مفاهیم خدایگان و بنده مورد نظر هگل ترکیب کرد. بر این اساس، دیالکتیک قدرت در هر رابطه دو طرفه‌ای از جمله رابطه میان زن و مرد برقرار است. این پژوهش به طریق تفسیری-تحلیلی، روابط دیالکتیکی میان زوج‌های زن و مرد در فیلم گذشته (۱۳۹۲) ساخته اصغر فرهادی را به‌عنوان نمونه‌ای مطالعاتی از افراد طبقه متوسط جامعه‌ای چند ملیتی بررسی کرده است. جمع‌آوری اطلاعات با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مشاهده فیلم بوده و اطلاعات با رویکرد روان‌کاوانه تحلیل شده است. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که وضعیت قرارگیری شخصیت‌های زن و مرد در دو جایگاه خدایگانی یا بندگی در فیلم گذشته به جایگاه اجتماعی افراد وابسته است و پدیده مهاجرت بر جایگاه آنان در این دیالکتیک تأثیر بسزایی دارد.

واژه‌های کلیدی

خدایگان و بنده (۱۸۰۷)، فردریش هگل، زیگموند فروید، گذشته (۱۳۹۲)، اصغر فرهادی.

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده اول با عنوان: "تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌ها در فیلم‌های اصغر فرهادی بر اساس دیالکتیک خدایگان و بنده از هگل" است که با راهنمایی نگارنده دوم در دانشکده هنر و معماری دانشگاه تربیت مدرس به انجام رسیده است.

** نویسنده مسئول: تلفن: ۰۹۱۲۴۳۶۲۹۸۱، نمابر: ۰۲۱-۷۷۴۱۱۹۹۰، E-mail: ali.sheikhmehdi@modares.ac.ir

مقدمه

از اقدام به خودکشی سلین برای او فرستاده است و معتقد است که سلین بعد از خواندن آن‌ها اقدام به خودکشی کرده است و به همین دلیل لوسی خود را در این واقعه مقصر می‌داند. شخصیت اصلی این فیلم که کل ماجرا حول محور او حادث می‌شود، ماری، زنی فرانسوی-آرژانتینی است که در دو زمان مختلف با دو مرد مهاجر ازدواج کرده است. او به دلیل همین اصالت دوگانه، خود را نسبت به افراد مهاجر برتری داند و اساساً علت انتخاب این افراد توسط او همین برتری طلبی است. البته جایگاه او از نظر خدایگانی یا بندگی در رابطه با احمد با جایگاهش در رابطه با سمیر، تفاوت بسیار دارد که در ادامه و پس از شرح کلیات و چارچوب نظری پژوهش، به هر کدام به صورت مجزا و همین طور به رابطه سمیر و سلین پرداخته خواهد شد.

فیلم گذشته (۱۳۹۲) اثری از اصغر فرهادی است که در کشور فرانسه ساخته شده و به مسائل افراد وابسته به یک خانواده چند ملیتی که در جریان گلوبالیسم^۱ شکل گرفته است، می‌پردازد. مرد ایرانی (احمد) به دعوت همسر فرانسوی-آرژانتینی^۲ اش (ماری) برای انجام مراحل قانونی طلاق به فرانسه می‌رود و متوجه می‌شود در این مدت ماری با یک مرد فرانسوی الجزایری تبار (سمیر) آشنا شده است و با او زندگی می‌کند. ماری از احمد می‌خواهد برای کمک به رفع اختلاف با دخترش (لوسی) مدتی نزد آن‌ها بماند. لوسی به دلیل اعتمادی که از پیش به احمد دارد به او می‌گوید اختلافش با مادر به خاطر رابطه مادر با سمیر است. لوسی این رابطه را علت اقدام به خودکشی زن فرانسوی سمیر (سلین) می‌داند و بعد مشخص می‌شود که او ایمیل‌های سمیر و مادرش را روز قبل

پیشینه پژوهش

در کشور ما، متون پژوهشی محدودی به بررسی دیالکتیک خدایگان و بنده در آثار فرهنگی و ادبی پرداخته‌اند که عناوین و خلاصه مهم‌ترین آن‌ها به این شرح است: پایان‌نامه آزاده جوهری (۱۳۹۱) به راهنمایی رضا دیداری با عنوان تأثیر فلسفه هگل بر اگزیستانسیالیسم بکت در نمایش‌نامه در انتظار گودو، از طریق بررسی دیالوگ‌های متن به دیالکتیک خدایگان و بنده بین شخصیت‌های اصلی نمایش‌نامه پرداخته است. مقاله‌ای نوشته سید محمد مرندی و فاطمه اکبری (۱۳۹۱) با عنوان بررسی دیالکتیک خدایگان و بنده هگل در مرگ یزدگرد اثر بهرام بیضایی و ساردا ناپولس اثر لرد بایرون که بر اساس آن، دیالکتیک در هر دو اثر مورد تحلیل وجود دارد، لیکن به دلیل ضعف خدایگان، مجدداً میان دو طرف دیالکتیک، نبردی شکل می‌گیرد که در نتیجه آن موقعیت دیالکتیکی نابود می‌شود، چون یکی از دو طرف جان می‌بازد. پایان‌نامه دیگری نوشته مونا فرمانبر (۱۳۹۲) به راهنمایی حمیدرضا افشار با عنوان تغییر جایگاه خدایگان و بنده در نمایش‌نامه‌های برشت و تأثیر آن بر ساختار اپیک، به بررسی روند دگرگونی دیالکتیک خدایگان و بنده در دوره‌های سیاسی و اجتماعی و تأثیر این دگرگونی بر شکل‌گیری ساختار دیالکتیک آثار برشت پرداخته است.

همچنین نگارندگان مقاله پیش رو در پایان‌نامه با عنوان تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌ها در فیلم‌های اصغر فرهادی بر اساس دیالکتیک خدایگان و بنده از هگل، با رویکردی روان‌کاوانه، تعدادی از فیلم‌های اصغر فرهادی را بررسی کرده‌اند؛ نگارندگان مقاله دیگری (۱۳۹۶) با عنوان تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌های فیلم درباره‌الی (۱۳۸۷) بر اساس دیالکتیک خدایگان و بنده، در مجله علمی و پژوهشی زن در فرهنگ و هنر به چاپ رسانده‌اند.

روش تحقیق

در این پژوهش، جمع‌آوری اطلاعات با بهره‌گیری از منابع نوشتاری کتابخانه‌ای و مشاهده فیلم بوده و در مرحله تجزیه و تحلیل داده‌ها، روابط بین شخصیت‌های زن و مرد در فیلم به روش تفسیر روان‌کاوانه با نظریه دیالکتیک خدایگان و بنده تطبیق داده شده است. داده‌های مورد نیاز برای تجزیه و تحلیل به طور هدفمند از بین گفتار و کردار شخصیت‌های فیلم انتخاب شده است و اطلاعاتی که به صورت رمز در گفتار یا کردار این شخصیت‌ها نهفته است، به شیوه روان‌کاوانه رمزگشایی و تفسیر شده است. با توجه به ویژگی‌های خاص رسانه فیلم، بنا به ضرورت در مواردی به دلیل نبودن گفتار یا کنش خاصی توسط شخصیت از طریق تدقیق در میزانشی که توسط فیلمساز برای تأکید بر ویژگی‌های شخصیت و یا رابطه بین دو شخصیت انتخاب شده، اطلاعات بازیابی شده است.

چارچوب نظری

دیالکتیک خدایگان و بنده، بخش بسیار مهمی از کتاب پدیدارشناسی روح نوشته هگل است. به‌زعم هگل، هر آگاهی در ابتدا و در مرتبه یقین حسی، معطوف به خویش است. یقین حسی «انتزاعی‌ترین و کم‌مایه‌ترین حقیقت است. کل آنچه از این حقیقت برمی‌آید، این است: این، هست؛ و حقیقت این یقین، فقط در بردارنده بود امر است. از سوی دیگر، آگاهی نیز به نوبه خود در چنین یقینی فقط به‌عنوان من محض هست... آگاهی، من است نه چیزی بیشتر» (هگل، ۱۳۹۰، ۱۵۸). در مرتبه بعد (ادراک و فهم)، آگاهی به بیرون از خود جذب می‌شود. این آگاهی برای شناخت خود و برای تعالی یافتن به مرتبه عقل، به فرد یا افراد

زندگی و آگاهی او را برایش باقی بگذارد و تنها استقلال او را از میان ببرد» (همان، ۵۰). برای آن که خودآگاهی تحقق یابد، لازم است دو طرف با دو رفتار متفاوت حضور داشته باشند. «انسان در حالت ظهور خود، انسان محض و مطلق نیست. بلکه به حکم ضرورت و به حکم ذات خود همیشه یا خدایگان است یا بنده» (همان، ۳۷). بنابراین هر دو انسان، خودآگاهند اما با دو جنبه نابرابر؛ یکی ارج‌شناس و دیگری ارج‌شناخته‌اند.

پس از این شرح مبسوط از دیالکتیک خدایگان و بنده به‌عنوان چارچوب نظری، لازم است توضیح مختصری راجع به علت انتخاب رویکرد روان‌کاوانه برای گسترش این پژوهش ارائه شود. چنان‌که در مقاله دیگری با چارچوب نظری مشابه شرح داده شد، «ارتباط بین مبحث خدایگان و بنده و روان‌کاوی، در ابتدا تأثیرپذیری روان‌کاوی نامی چون لکان از این مبحث است. «لکان... در درس‌گفتارهای پدیدارشناسی الکساندر کوژو شرکت می‌کرد و... عمیقاً از این درس‌گفتارها تأثیر پذیرفته بود» و متأثر از خوانش وی از هگل، دیالکتیک خدایگان و بنده را در نظریه روان‌کاوی اش وارد کرد» (شیخ‌مهدی و هنرخواه، ۱۳۹۶). کارن هورنای نیز معتقد بود «رابطه مرد و زن، رابطه ارباب و بنده است؛ ارباب به اربابی خود نمی‌اندیشد، اما بنده هرگز آن را فراموش نمی‌کند» (هورنای، ۱۳۹۲، ۷۸). بنابراین دیالکتیک خدایگان و بنده در روان‌کاوی، مبحثی آشنا است. اما رویکردی که این پژوهش اتخاذ کرده است، نه مانند رویکرد هورنای، یک جنبه و بر اساس رابطه از پیش تعریف شده مرد خدایگان و زن بنده است و نه مانند رویکرد لکان، این دیالکتیک را در تحلیل فردی به کار گرفته است؛ در این پژوهش با تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌ها، چگونگی و علت قرارگیری هر فرد در جایگاه خدایگان یا بنده در رابطه بین زوج‌های فیلم گذشته بررسی شده است.

تحلیل روان‌کاوانه روابط دیالکتیکی شخصیت‌ها

ماری شخصیتی است که توانسته بر بیش از یک نفر تسلط یابد. احمد، لوسی و لئا افرادی هستند که تحت امر او کار می‌کنند. او در گذر زمان نیز توانسته بر افراد مختلف تفوق یابد و در همه روابطش (به جز همسر اول)، طرف غالب رابطه بوده است. چیزی که رابطه او با همسر اولش را از این کلیت مبرا می‌کند، تولد دو فرزند است.



تصویر ۱- ماری.

ماخذ: (عکس‌نمایی از فیلم در دقیقه ۹۷)

دیگری نیازمند است. هگل در بخش خودآگاهی، به شرح وضعیت انسان در زندگی اجتماعی می‌پردازد. به اعتقاد هگل، دیالکتیک خدایگان و بنده، مرحله‌ای از زندگی اجتماعی است که بعد از آن، ذهن بشر به سمت خودآگاهی می‌رود.

«انسان (موجود) خودآگاهی است. او از خویشتن و از واقعیت و شایستگی انسانی خویش آگاه است و فرق اساسی او از حیوان که از مرتبه احساس ساده خود فراتر نمی‌رود در همین است. انسان هنگامی از خویشتن آگاه می‌شود که «نخست» بار «من» می‌گوید» (پرانتر از محقق) (کوژو، ۱۳۸۷، ۲۵). موجودیت یافتن فرد به‌عنوان فردی مستقل و شکل‌گیری «من» زمانی ممکن می‌شود که به چیزی میل می‌ورزد. «در میل و به وسیله میل و بهتر بگوییم به‌عنوان میل است که انسان خود را موجودیت می‌بخشد و به‌عنوان من، به‌عنوان منی ذاتاً متفاوت از جز من... بر خود و دیگران آشکار می‌کند» (همان، ۲۶). هستی انسان نسبت به میل، پیشینی است و بدون هستی، دستیابی به میل و در نتیجه تعالی فرد به خودآگاهی ممکن نیست. اما این هستی و حتی این میل، شرط کافی رسیدن به خودآگاهی نیست. میل انسان را به کار وامی‌دارد. «کار که زاییده میل است هدفش برآوردن میل است؛ ولی نمی‌تواند میل را برآورد مگر از راه نفی و نابود کردن و دست کم دگرگون کردن چیزی که موضوع میل است» (همان، ۲۷). این که انسان به چه چیزی میل دارد، بر ساخت «من» تأثیرگذار است. اگر ابژه میل، چیزی طبیعی باشد، «من» ی که به وسیله کار به وجود می‌آید، «من» ی طبیعی خواهد بود و «تنها می‌تواند به‌عنوان احساس خود، خویشتن را بر خود و دیگران آشکار کند و هرگز به پایه خودآگاهی نخواهد رسید. پس برای آن که خودآگاهی دست دهد میل باید به چیزی غیرطبیعی تعلق گیرد. یعنی بر چیزی که از واقعیت داده فراتر رود؛ ولی تنها چیزی که از این واقعیت داده فراتر می‌رود، همان خود میل است» (همان). پس انسان باید سعی کند میل دیگری را به خود جلب کند؛ چون زمانی میل، انسانی است که میل فرد بر میل شخصی دیگر بنا شود. «مثلاً در رابطه زن و مرد، میل جنبه انسانی ندارد، مگر آن که یکی از این دو، نه تن بل که میل دیگری را آرزو کند و در پی آن باشد که میل را به‌عنوان میل «دارا شود» یا «در خود جذب کند»، یعنی بخواهد که قطب میل و محبوب دیگری واقع شود» (همان، ۳۱). انسان باید این میل را به‌طور قطعی اثبات کند، اما این میل در هر دو نفر موجود است. «چون هر یک از دو موجود برخوردار از چنین میلی آماده است که در طلب برآوردن میل خود تا فرجام کار پیش رود، یعنی آماده است تا جان خود... را به خطر اندازد تا قدرش از جانب دیگری شناخته شود... برخورد آنان جز نبردی تا پای جان چیز دیگر نتواند بود» (همان، ۳۴). اما اگر هر دو طرف دیالکتیک تا پای جان بر میل خود اصرار ورزند، نبرد به مرگ یکی از آن‌ها یا هر دوی آن‌ها در یک زمان می‌انجامد و لازم است یکی از طرفین از میل خود بگذرد و میل دیگری را برآورد. «زیرا با مرگ او میل او نیز که میل حریفش باید بر آن تعلق گیرد تا خصلت انسانی یابد از میان می‌رود» (همان، ۳۵). «او باید حریف خود را به شیوه جدلی نابود کند. یعنی باید

دفاع روانی اصلی که از آن استفاده می‌کند، مقاومت است. موضوع مهم‌تری که در مورد ماری توجه را جلب می‌کند، اهمیت افراطی صاحب فرزند شدن، نزد اوست. احمد از او راجع به جدی بودن رابطه‌اش با سمیر می‌پرسد و او می‌گوید: «اگه جدی نبود ازش باردار نمی‌شدم» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۰۰) و یا جایی دیگر در جواب سمیر که می‌گوید: «من برات جبران به شکست عشقی نیستم؟» (همان، ۶۴۷)، می‌گوید: «اگه این جور بود من ازت باردار نمی‌شدم» (همان). با این رویکرد او که صاحب فرزند شدن را نشانی دال بر اهمیت یک رابطه می‌داند، سه ازدواج قبلی او (از جمله ازدواجش با احمد) روابطی جدی نبوده‌اند، چون فرزندی از آن روابط حاصل نشده است و تنها ازدواج اولش که لوسی ولنا حاصل آن ازدواج‌اند و رابطه‌اش با سمیر که از آن فرزندی در آستانه تولد است، برای او روابطی با اهمیت هستند. این توجه افراطی ماری به بچه، نتیجه حس غبطه به قضیب است. «تنها جایی که زن بر مرد تفوق می‌یابد، موقع زایمان و لذت زایمان است» (پرانتر از محقق) (هورنای، ۱۳۹۲، ۶۸). زن با صاحب فرزند شدن بر حس غبطه به قضیب فائق می‌شود. اما سوال این است که چرا ماری از احمد و دو همسر قبلی‌اش صاحب فرزند نشده است؟ غبطه به قضیب در یک زن یا دختر، معادل برتری پنداری جنس مقابل است. ماری در رابطه با احمد در جایگاه خدایگان بوده است، اما در رابطه با سمیر، جایگاهش مشخص نیست. بدیهی است که موضوع برتری پنداری جنس مقابل که به‌عنوان معادل غبطه به قضیب مطرح شد، در رابطه او با احمد وجود نداشته است و به همین دلیل ماری نیازی به صاحب فرزند شدن برای القای برتری خود در مقابل احمد نداشته است. اما در رابطه جدیدش، باردار شده است. این بارداری می‌تواند برای او به‌عنوان حکم و سند برتری به مرد و یا لاقل کسب جایگاهی برابر عمل کند. همین موضوع دلیل اصرار ماری برای حفظ این فرزند ناخواسته است. از طرفی، در روان‌کاوی، رابطه‌ای بین عقده الکترا و صاحب فرزند شدن وجود دارد. زنی که در کودکی گرفتار عقده الکترا بوده است، بیش از سایر زنان به بارور شدن تمایل دارد. عقده الکترا (که معادل زنانه عقده ادیپ است)، به میل جنسی دختر بچه به پدر و متعاقب آن ناهم‌اندسازی^۳ او با مادر به‌عنوان کسی که میل پدر به سمت اوست، دلالت می‌کند. به نظر می‌رسد ماری در کودکی، عقده الکترا را تجربه کرده است. او با وجود داشتن دو فرزند، همچنان تمایل به باروری دارد. ارتباطی که بین صاحب فرزند شدن و عقده الکترا وجود دارد، چنین است که زایمان تا حدی ارضا کننده میل جنسی به محارم و عقده الکتراست. گویی روابط گسترده با جنس مقابل (که معمولاً جایگزینی برای والد محبوب کودکی زن گرفتار عقده الکتراست) نتوانسته میل ماری به پدر را ارضا کند و او همچنان درگیر این عقده است و به همین دلیل بارداری برایش اهمیتی ویژه دارد.

احمد شخصیتی است که بارزترین ویژگی رفتاری او، رفتار پدرانه‌اش است. او در رابطه با سایر افراد به‌خصوص لوسی و ماری، رفتاری پدرانه دارد. لوسی بزرگ‌ترین رازش را (که حتی از مادرش پنهان کرده است) با او در میان می‌گذارد. در رابطه با ماری نیز

در این پژوهش، در رابطه دیالکتیک بین زن و مرد، تولد فرزند به‌عنوان کار زن در جایگاه بندگی مطرح می‌شود، بنابراین در این رابطه، ماری بنده‌ای بوده که به واسطه کار شایسته، از بندگی رهیده است. او بعد از ازدواج اولش سه ازدواج ناموفق داشته است. لوسی راجع به او می‌گوید: «از وقتی من به دنیا اومدم سه بار شوهر کرده... همه‌اشون بعد به مدت می‌دارن می‌رن» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۵۹۰). اگر به استناد گفته لوسی راجع به شباهت روابط گذشته ماری (قطع روابط به خواست طرف مقابل)، جایگاه ماری و احمد در دیالکتیک ملاک قرار گیرد، این نتیجه حاصل می‌شود که ماری در همه روابط، طرف برتر رابطه بوده است؛ اما همه آن افراد (یا با ارتقا از بندگی و یا با امتناع از دوام بندگی) از خدمت به او استعفا کرده‌اند. اما چه ویژگی در ماری موجب می‌شود که همه بندگان از خدمت به او استعفا کنند؟ ماری یک فرانسوی کامل نیست و اصالتی فرانسوی-آرژانتینی دارد و به همین دلیل از نظر جایگاه اجتماعی خود را فردی ضعیف می‌پندارد. او برای کسب برتری نسبت به یک مرد (با استناد به دور رابطه‌ای که در طول فیلم شاهد آن‌ها هستیم)، به رابطه با افراد مهاجر (شهروند درجه دوم) گرایش دارد. هر دو همسر ماری که در فیلم حضور دارند، در زمان رابطه با ماری در منزل او ساکن بوده‌اند. احمد در این خانه ساکن بوده و بعد به ایران برگشته است. سمیر نیز با وجود این که خودش خانه دارد، به همراه پسرش (فؤاد) در منزل ماری زندگی می‌کنند. ماری آگاهانه و برای کسب برتری در رابطه این اقدام را انجام می‌دهد. خودآگاهی او به دلیل اصالت دوگانه‌اش دچار ضعف است و با اسکان دادن همسر در منزل خود، به نوعی خود را فردی بومی جلوه می‌دهد. پس در واقع چون به قدرت خود یقین ندارد، با افرادی ضعیف‌تر از خود وارد نبرد دیالکتیکی می‌شود و از این طریق به برتری دست می‌یابد. اما این برتری دوام چندانی ندارد. چون پس از مدتی، بنده به ضعف خدایگانش پی می‌برد و به این ترتیب از ادامه خدمت به او سر باز می‌زند. بنابراین اطمینان ماری از قدرت و برتری خود در حال کاهش است، چون تاکنون نتوانسته هیچ بنده‌ای را در خدمت و بندگی خود نگه دارد.

ماری در گذشته با احمد رابطه‌ای داشته و احمد بدون این که به او بگوید، او را ترک کرده است. زمانی که احمد سعی می‌کند علت این موضوع را توضیح دهد، ماری مخالفت می‌کند و می‌گوید: «دیگه نمی‌خوام به عقب برگردم» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۶۰). او تمایلی به بازخوانی گذشته ندارد. از این جهت که کاوش روان‌کاوانه، کاوشی است که به ریشه‌یابی مشکلات فرد در گذشته وی می‌پردازد، این کلام را می‌توان به‌عنوان نمادی از مقاومت ناخودآگاه ماری در روان‌کاوی استنباط کرد. بنا به تعریف فروید، مقاومت بر عدم تمایل ذهن به فراخواندن خاطرات واپس‌زده شده به خودآگاهی دلالت می‌کند و با توجه به اهمیت یادآوری خاطرات در روان‌کاوی «هر آن چه که پیشروی کار را مختل کند یک مقاومت است» (Evans, 2006, 169). ماری به طور خودآگاه یا ناخودآگاه، بخشی از خاطرات مربوط به رابطه‌اش با احمد را واپس زده است و در مقابل یادآوری آن‌ها مقاومت دارد. پس به نظر می‌رسد مکانیزم

فیلم، مرکز اصلی بحران محسوب می‌شود. ویژگی روانی مهمی که دیگر شخصیت‌های فیلم به او نسبت می‌دهند، افسردگی است. ماری درباره او می‌گوید: «اون از سر زایمانش افسردگی داشت» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۱۷). افسردگی بعد از زایمان که اختلال نسبتاً شایعی بین زن‌هاست، ممکن است افکار خودکشی و یا دیگرکشی (قتل نوزاد) را به وجود بیاورد؛ اما این اختلالی موقت است و مدتی بعد از زایمان بهبود می‌یابد. پس ممکن است که نخستین اقدام سلین به خودکشی (زمان نه ماهگی فرزندش) به افسردگی بعد از زایمان مرتبط باشد، اما اقدام به خودکشی اخیراً و اساساً نوع افسردگی‌اش، ارتباطی به افسردگی بعد از زایمان ندارد. اما به نظر می‌رسد زایمان او یکی از زمینه‌های بروز مشکلات عصبی‌اش باشد. از گفته‌های سمیر حول موضوع آگاهی سلین از رابطه خارج از ازدواج خودش، چنین برمی‌آید که در این رابطه سمیر بنده و سلین خدایگان بوده‌اند. سمیر راجع به دیدگاه سلین نسبت به وفاداری خود می‌گوید: «کاشکی شک داشت... کاش نگران بود با کسی هستم... نیستم... این جور لاقول فکر می‌کردم برایش اهمیت دارم» (همان، ۶۴۸). در رابطه خدایگان و بنده، طبیعی است که خدایگان نسبت به حال بنده بی‌توجه باشد و صرفاً از خدمات او بهره‌برد. بین شخصیت‌های اصلی فیلم، فقط سلین فرانسوی است و او تنها کسی است که خدایگانی‌اش در رابطه دیالکتیکی قطعی است. اما او خدایگانی است که بعد از تجربه زایمان که عمل زن در جایگاه بندگی است، خدایگانی‌اش متزلزل شده است. در دیالکتیک خدایگان و بنده، عمل زایمان از دید زن خدمتی به مرد تلقی می‌شود که باعث ارتقای زن از مرتبه بندگی می‌شود، اما سلین که خدایگان است، این ارتقا را کسب نکرده و افسردگی او بعد از زایمان، دقیقاً به همین دلیل حادث شده است. او عملی انجام داده که شأن خدایگانی‌اش را زیر سؤال برده و او را تا حد یک بنده تنزل داده است. اما مسئله اساسی‌تر، میل شخصی سلین به تولد فرزند است. پیش‌تر اشاره شد که زن به طور ناخودآگاه به زایش به عنوان جایگزینی برای قضیبه که از او دریغ شده مایل است. اما زایمان سلین نه تنها حس غبطه به قضیبه را در او پوشش نداده است، بلکه به دلیلی که توضیح داده شد، به افسردگی و انزجار او از خود نیز منجر شده است.

مسئله دیگر که بیانگر نارضایتی سلین از صاحب فرزند شدنش



تصویر ۳- سلین.

ماخذ: (عکس نمایی از فیلم در دقیقه ۱۲۶)

رفتار احمد علاوه بر بندگی، وجهی از پدر بودن دارد. از دیالوگ ماری که می‌گوید: «متنفرم از این که ادای آدم خوبا رو درمباری و می‌خوای چیز یادم بدی» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۴۲)، چنین برمی‌آید که آموزش‌های پدرانه، رفتاری پرتکرار نزد احمد است. پیش‌تر شرح داده شد که در رابطه میان احمد و ماری، احمد در جایگاه فرودست قرار دارد. رفتار احمد از بدو ورود، بیانگر این موضوع است. به عنوان مثال زمانی که ماری در حال رانندگی است، احمد شیشه را پاک می‌کند و یا در خانه، موهای ماری را سشوار می‌کشد، یا زمانی که متوجه می‌شود ماری دیوارهای خانه را رنگ کرده است، به او می‌گوید: «می‌داشتی من می‌اومدم... خودم برات رنگ می‌کردم» (همان، ۵۷۴). جایگاه فرودست احمد در مقابل ماری با رفتار پدرانه او (به این دلیل که پدر عموماً در ذهن افراد، در جایگاهی فرادست قرار دارد) تناقض دارد. این تناقض در گذشته موجب افسردگی او شده است؛ به طوری که در ماه‌های آخر رابطه با ماری به خودکشی فکر می‌کرده و در آخر مجبور به ترک رابطه شده است. رفتار پدرانه احمد می‌تواند بیانگر عقده ادیپ در او باشد. او در کودکی گرفتار عقده ادیپ بوده و چون نتوانسته در تصاحب مادر بر پدر چیره شود، سعی کرده است با پدر همانندسازی کند و این منش پدرانه بخشی از رفتار او شده است. نکته دیگری که احتمال وجود عقده ادیپ در احمد را تشدید می‌کند، عدم پذیرش رقیب است. با وجود این که چهار سال از زمانی که او ماری را ترک کرده، می‌گذرد؛ زمانی که از طریق فؤاد به رابطه ماری با سمیر پی می‌برد، واکنشی افراطی بروز می‌دهد. بعد از این که فؤاد به او می‌گوید که به همراه پدرش در منزل ماری زندگی می‌کنند، احمد به سرعت وسایلش را جمع می‌کند و آماده رفتن می‌شود. علت این که او پذیرش حضور مردی دیگر در زندگی همسر سابقش را ندارد، غریزه انحصارطلبی است. «غریزه انحصارطلبی در مردان قوی‌تر و تحمیلی است... (چون) پسر در زمان شیرخوارگی حس یکی شدن با معشوق را تجربه کرده است» (هورنای، ۱۳۹۲، ۱۰۷). این روند تا جایی ادامه دارد که احمد به شکل‌گیری رابطه‌ای جدی بین ماری و سمیر، به خصوص بعد از مطرح شدن موضوع بارداری ماری از سمیر، اذعان می‌یابد؛ از آن پس او سعی می‌کند به نفع سمیر از ماری فاصله بگیرد.

سلین شخصیتی است که علی‌رغم حضور فیزیکی کمرنگش در



تصویر ۲- احمد.

ماخذ: (عکس نمایی از فیلم در دقیقه ۸۱)

عمیق را بیدار کنند» (Krafft-Ebing, 2012, 17). حافظه سلین نسبت به این شی (به عنوان شی ای جنسی و یادآور همسروی) واکنش نشان داده و سلین را از وضعیت ناهشیار خارج می‌کند.

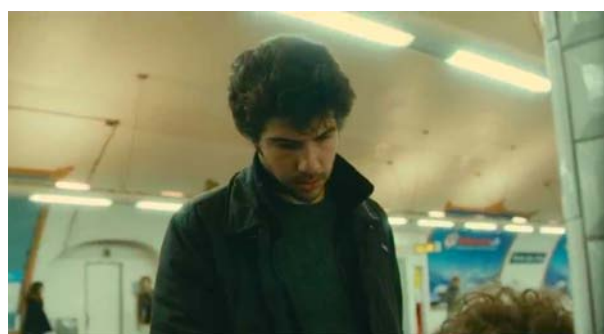
سمیر در رابطه با سلین بنده‌ای بوده که از بند بندگی رهیده است. اما میل به خدایگانی در وی همچنان باقی است. او در مقابل نعیم، رفتاری به شدت سلطه‌جویانه دارد. در صحنه‌ای که بابت دادن آدرس ایمیل سلین به لوسی او را شتمات می‌کند، این رفتار برتری طلب به شدت بروز می‌یابد. او نعیم را اخراج می‌کند و اصلاً به عذرخواهی و اعمال بندگی نعیم (همچون بوسیدن دست سمیر) توجه نمی‌کند. نعیم و سمیر هر دو اصالتی الجزایری دارند اما نعیم مهاجر غیرقانونی است (به این موضوع در فیلم اشاره مستقیم می‌شود و ارتباطی به اطلاعات فرافیلیم ندارد) و سمیر مهاجر قانونی و به عبارتی یک فرانسوی الجزایری تبار است. نعیم به دلیل اقامت غیرقانونی‌اش در کشور فرانسه به عنوان کارگر سمیر، بندگی در مقابل او را پذیرفته است. به خدمت گرفتن یک شهروند غیرقانونی که به صورت سیاه کار می‌کند، روحیه سلطه طلب سمیر را تمکین می‌کند. علاوه بر این بعد از اقدام به خودکشی سلین، سمیر به آزادی ویژه‌ای دست یافته است. با اقدام به خودکشی سلین، سمیر از بندگی هرچند به شیوه‌ای غیرمتعارف رهیده است. سمیر به آزادی دست یافته است ولی به طور مطلق آزاد نیست، چون بندگی‌اش را به طور جدلی رفع نکرده و با مرگ تقریبی خدایگانش آزاد شده است. اما همین آزادی نسبی به او قدرتی بخشیده که به کمک آن سلطه ماری را نپذیرد. رابطه دیالکتیکی سمیر و ماری همچنان در مرحله نبرد است؛ چون هر دو طرف رابطه برتری طلبند.

با بازگشت احمد به فرانسه، رابطه سمیر و ماری دچار خلل می‌شود. سمیر اکنون با ماری در رابطه است، اما احمد به طور قانونی همسر ماری است و نسبت به او در اولویت قرار دارد. سمیر به دلیل اولییتی که برای احمد قائل است و چون احمد را از خود برتر می‌داند (لااقل از نظر ماری)، سعی می‌کند از طریق انطباق هویت^۵ (هماندسازی/همذات‌پنداری) با احمد، جایگاهی که در نبود او کسب کرده است را حفظ کند. «انطباق هویت فرآیندی است نفسانی که به موجب آن فرد جنبه یا خصوصیتی را از شخصی دیگر گرفته و سعی در انطباق خود با آن دارد» (موللی، ۱۳۹۳، ۱۵۸). چون احمد به مشکلات خانه رسیدگی می‌کند، سمیر سعی می‌کند با انطباق هویت، این رفتار او را تکرار کند. رنگ کردن دیوارهای خانه که پیش از این ماری به دلیل مچ درد، نیمه‌کاره رها کرده بود را ادامه می‌دهد؛ لوستر خانه را نصب می‌کند و نسبت به ماری و فرزندانش، موضعی پدرگونه اتخاذ می‌کند، مثلاً ماری را بابت مصرف زیاد سیگار شتمات می‌کند و یا برای پیدا کردن لوسی از خانه بیرون می‌رود. این اعمال، اعمالی پدرانه و برگرفته از رفتار احمد است که سمیر با انطباق هویت، آن‌ها را انجام می‌دهد. معمولاً انطباق هویت به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه با شخص محبوب انجام می‌شود، اما در مورد سمیر این واکنش به صورت وارونه عمل می‌کند. به این دلیل که شخص محبوب احمد و سمیر در واقع ایزه میل هر دو می‌باشد، یک نفر است، بنابراین انطباق هویت سمیر با احمد (رقیب)

است، رابطه بین فؤاد و سلین است. فؤاد تمایلی به دیدن مادرش که در بیمارستان بستری است، ندارد و راجع به او می‌گوید: «اگه دستگاه رو باز کنن می‌میره؟... خب چرا باز نمی‌کنن پس؟» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۳۲). عدم تمایل فؤاد به مادر، گواهی بر رابطه عاطفی ضعیف بین آن دو و عدم تمایل سلین به فرزند است.

علاوه بر این از آکسسوار و دکور منزل سمیر و سلین مشخص است که سلین نقاشی می‌کشیده است. روی دیوارهای خانه چندین تابلوی نقاشی قرار دارد و نیز سمیر جعبه‌ای پر از ابزار حرفه‌ای نقاشی (که مشخص می‌کند این وسایل برای فؤاد نیست) را خالی می‌کند تا عطرها را در آن بچیند. سایر هنرها به خصوص نقاشی از دید روان‌کاوانه، کنش تصعید شده میل به آفرینش هستند و مردها چون توانایی زایش یک موجود زنده را ندارند، معمولاً در فعالیت‌های هنری موفق‌تر از زنان ظاهر می‌شوند. بنا بر این موضوع و با تکیه به شغل سلین، علت نارضایتی او از زایمانش مشخص می‌شود. او از تجربه زایمان به عنوان عملی شبیه به آفرینش راضی نبوده است و زایمان نتوانسته میل او به آفرینش را به طور کامل تمکین کند، بنابراین سعی کرده از طریق خلق آثار هنری به این میل پاسخ دهد.

نکته مهم دیگر، واکنش نشان دادن سلین نسبت به عطر سمیر است. پرستار بعد از آزمایش چند عطر که سلین نسبت به آن‌ها واکنشی نشان نداده است، جعبه عطرها را به سمیر می‌دهد. سمیر با جعبه به اتاق سلین می‌رود. عطر خودش را از جعبه بیرون می‌آورد و بعد از کمی تغلل بین آزمایش عطر روی دست یا گردن خود، مقداری از عطر را به گردن خود می‌پاشد و به سلین نزدیک می‌شود. سلین نسبت به بوی عطر واکنش نشان داده و قطره اشکی از چشمش بیرون می‌آید و بعد دست سمیر را به نشانه هشیاری می‌فشارد. واکنش او نسبت به عطر سمیر و استفاده سمیر از عطر روی گردن خود (که با توجه به وضعیت ناهشیار سلین، کنشی نامتعارف است؛ چراکه استفاده از عطر روی گردن یا دست، تأثیر چندانی روی رایحه عطر ندارد) به عطر کاربردی جنسی اعطا می‌کند. در واقع عطر برای سلین یک شیء جنسی تلقی می‌شود، نظیر آن چه در فتیشیسم^۴ رخ می‌دهد. «در واژه فتیش ما بنا به رسم به اشیاء یا بخشی از آن‌ها یا شاخصه‌ای عجیب در اشیاء اشاره می‌کنیم که مزیت ارتباط با حسی شدید داشته باشند یا علاقه‌ای



تصویر ۴- سمیر.

ماخذ: (عکس نمایی از فیلم در دقیقه ۷۷)

با آن تطبیق می‌دهد. ساخت ایگو توسط انطباق هویت با چیزی خارج (و حتی در تضاد) با سوژه، چیزی است که «سوژه را به عنوان رقیبی برای خود ساختار می‌بخشد» (Evans, 2006, 82). بر این مبنا اگر احمد به عنوان تصویر آینه‌ای سمیر در نظر گرفته شود، احساس خطر سمیر در مقابل او کاملاً توجیه می‌شود. تصویر آینه‌ای شخصی است که شبیه سوژه است اما به مراتب از او کامل‌تر؛ بنابراین پرخاش سوژه نسبت به آن طبیعی است. بر اساس انطباق هویت نمادین، وضعیت متفاوت خواهد بود. «انطباق هویت نمادین... انطباق هویت با پدر در آخرین مرحله عقده ادیپ است» (Evans, 2006, 83). سوژه سعی می‌کند هویت خود را با پدر انطباق دهد و بدین طریق وارد نظم نمادین می‌شود. پرداخت به حوزه نظم نمادین در اینجا ضروری نیست و فقط شرح این که احمد به واسطه سن بیش‌تر، حضور پیشینی‌اش نسبت به سمیر و البته رفتار پدرانۀ ذاتی‌اش، برای سمیر وجهی از پدر بودن را دارد که این ویژگی، تلاش سمیر برای انطباق هویت نمادین با وی را توجیه می‌کند.

برای حفظ رابطه با شخص محبوب بروز می‌یابد. از طرفی صرف نظر از میل خودآگاه سمیر به انطباق هویت با احمد، به گفته لوسی عاملی که باعث علاقه‌مندی ماری به سمیر شده، شباهت او با احمد است. لوسی به احمد می‌گوید: «می‌دونی چرا رفته سراغ اون مرتیکه کثافت؟... چون شبیه تو اه» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۰۸). احتمالاً سمیر هم به این شباهت پی برده و به همین دلیل با بازگشت احمد، موضع خود را در خطر احساس کرده است. پس با جذب ویژگی‌های احمد، سعی می‌کند خود را به بدل وی تبدیل کند. لازم به ذکر است توضیحات ارائه شده بر اساس انطباق هویت در نظریه فروید است و اگر این انطباق بر اساس نظریه لکان مطرح شود، مسئله پیچیده‌تر می‌شود. بنا به نظر لکان، انطباق هویت سوژه به دو طریق انجام می‌شود: انطباق هویت تصویری و انطباق هویت نمادین. «انطباق هویت، تصویری فرآیندی است که ایگو به وسیله آن در مرحله آینه‌ای ایجاد می‌شود؛ این فرآیند مطلقاً به نظم تصویری تعلق دارد. وقتی نوزاد انسان انعکاسش را در آینه می‌بیند، خود را

جدول ۱- تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌های فیلم گذشته.

شخصیت	ویژگی بارز روانی	مکانیزم دفاع روانی
ماری	عقده الکترا / غبطه به قضیب	توجه افراطی به فرزند
احمد	عقده ادیپ / غریزه انحصارطلبی	ایفای نقش پدر
سمیر	ساخت ناکامل ایگو	انطباق هویت
سلین	افسردگی / غبطه به قضیب	تصدید

نتیجه

جدول ۲- ساختار دیالکتیک در فیلم گذشته.

تذ	آنتی‌تذ	سنتز
سمیر بنده‌ای که خدایگانش به خاطر عدم رضایت از او، تصمیم به امحای خود می‌گیرد.	سلین خدایگانی که با تصمیم به امحای خود، بنده را از بندگی رها می‌کند.	دیالکتیک به نتیجه رسیده است و بعد با تصمیم خدایگان به نابودی خود، بنده از بند بندگی رهیده است.
احمد بنده‌ای که بدون اذن خدایگان، بندگی را رها کرده، اما هنوز بنده است.	ماری خدایگانی که پس از بازگشت بنده خاطی، او را از بندگی خلع می‌کند.	در این دیالکتیک زن خدایگان و مرد بنده بوده‌اند، اما بنده، تاب بندگی را نیاورده و خدایگان او را خلع می‌کند.
ماری / سمیر دو طرف در حال نبردند.	ماری / سمیر دو طرف در حال نبردند.	نبرد دیالکتیکی هنوز ادامه دارد.

سرحد مرگ باشد، اما باید قبل از مرگ یکی از مبارزان متوقف شود، چون تأیید تنها می‌تواند به وسیله موجودی زنده انجام شود. به این ترتیب، مبارزه زمانی پایان می‌یابد که یکی از مبارزان، میل برای تأیید شدن را وانهاد، تسلیم دیگری شود؛ شکست خورده، فرد پیروز را به عنوان خدایگانش تأیید کند و به بنده او بدل شود.

چنان‌که شرح داده شد دیالکتیک خدایگان و بنده، نتیجه میل انسانی برای تأیید است. سوژه برای کسب تأیید باید ایده‌ای را که درباره خود دارد بر دیگری تحمیل کند. با وجود این، چون دیگری نیز میل دارد تأیید شود، او نیز باید همین کار را انجام دهد. به این ترتیب، بین دو نفر نبردی شکل می‌گیرد. این نبرد باید نبردی تا

شخصیت‌های زن و مرد در دو جایگاه خدایگانی یا بندگی در این فیلم، بسته به جایگاه و طبقه اجتماعی افراد متفاوت است و مسئله مهاجرت تأثیر شگرفی بر جایگاه افراد در دیالکتیک دارد. در رابطه بین ماری و احمد، ماری زنی فرانسوی-آرژانتینی است که خدایگان بوده و احمد که مهاجر است، بنده اوست. در گذشته احمد تاب بندگی را نیاورده و خدایگانش را رها کرده است، اما به اذن خدایگان مجبور به بازگشت شده تا این بار خدایگان او را از بندگی خلع کند. در رابطه بین سلین و سمیر نیز، سلین که زنی فرانسوی است خدایگان و سمیر که مهاجر است، بنده بوده‌اند و سلین با اقدام به خودکشی، بنده را به شیوه غیرجدلی از بندگی رهانیده است. در رابطه بین ماری و سمیر چون هر دو طرف قدرت طلبند، هم‌چنان درگیر نبردند و نتیجه این نبرد تا پایان فیلم نامشخص باقی می‌ماند.

در این پژوهش سعی شد با تکیه به دانش روان‌کاوی، روابط دیالکتیکی خدایگانی و بندگی بین شخصیت‌های فیلم گذشته ساخته اصغر فرهادی تحلیل شود. تجزیه و تحلیل این روابط به روش تفسیری و با رویکرد روان‌کاوانه انجام شده است. در این راستا مهم‌ترین ویژگی روانی هر شخصیت (به مثابه شخصی حقیقی) که زمینه‌ساز قرارگیری او در جایگاه خدایگانی یا بندگی شده، شرح داده شد که عناوین آن در جدول ۱ نوشته شده است. چگونگی ساختار روابط دیالکتیکی بین شخصیت‌های فیلم نیز به صورت خلاصه در جدول ۲ ارائه شده است. اطلاعات مربوط به شخصیت‌ها از خلال کنش‌ها و کلام هر شخصیت استخراج شده و به استناد این رفتار، علل پذیرش هر یک از جایگاه‌ها در دیالکتیک تحلیل شده است. از بررسی انجام شده نتیجه گرفته می‌شود که وضعیت قرارگیری

پی‌نوشت‌ها

فرهادی، اصغر (۱۳۹۳)، هفت فیلم‌نامه از اصغر فرهادی، چشمه، تهران. کوزو، الکساندر (۱۳۸۷)، خدایگان و بنده، ترجمه: حمید عنایت، خوارزمی، تهران.

مرندی، محمد و اکبری، فاطمه (۱۳۹۱) بررسی دیالکتیک خدایگان و بنده هگل در مرگ بیزگدر اثر بهرام بیضایی و ساردانا پولس اثر لرد بایرون، نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی-دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال سوم، شماره ۶، صص ۱۸۷-۲۰۸.

موللی، کرامت (۱۳۹۳)، مبانی روان‌کاوی فروید لکان، نی، تهران. هگل، گئورگ ویلهلم فردریش (۱۳۹۰)، پدیدارشناسی جان، ترجمه: باقر پیرهام، کندوکاو، تهران.

هنرخواه، نازنین (۱۳۹۷)، تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌ها در فیلم‌های اصغر فرهادی بر اساس دیالکتیک خدایگان و بنده از هگل، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، چاپ نشده، دانشگاه تربیت مدرس، تهران. هورنای، کارن (۱۳۹۲)، روان‌شناسی زنان، ترجمه: سهیل سمی، ققنوس، تهران.

Evans, Dylan (2006), *An Introductory Dictionary of Lacanian psycho-analysis*, Routledge, Taylor & Francis e-Library, London and New York.

Von Krafft-Ebing, Richard (1894), *Psychopathia Sexualis*, (Translated by: Charles Gilbert Chaddock) A. P. WATTS & Co, Forgotten Books e-library.

1 Globalism.

۲ اطلاعات مربوط به اصالت شخصیت‌ها غالباً برگرفته از اطلاعات فرافلم است.

3 Disidentification.

4 Fetishism.

5 Identification.

فهرست منابع

جوهری، آزاده (۱۳۹۱)، تأثیر فلسفه هگل بر اگزیزستانسیالیسم بکت در نمایشنامه درانتظار گودو، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، چاپ نشده، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.

شیخ‌مهدی، علی و هنرخواه، نازنین (۱۳۹۶)، تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌های فیلم درباره الی (۱۳۸۷) ساخته اصغر فرهادی بر اساس دیالکتیک خدایگان و بنده از هگل، فصلنامه زن در فرهنگ و هنر، دوره ۹، شماره ۳، صص ۳۱۵-۳۳۳.

فرمانبر، مونا (۱۳۹۲)، تغییر جایگاه خدایگان و بنده در نمایشنامه‌های برشت و تأثیر آن بر ساختار اپیک (با نگاهی به نمایشنامه‌های آدم‌آدم است، زن نیک ایالت سیچوان و ننه دلاور فرزندان او)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، چاپ نشده، دانشگاه آزاد اسلامی شعبه تهران مرکز، تهران.

A Psychoanalytical Reading of Hegemonic Relations between Men and Women in Asghar Farhadi's *Le Passe* (2013)*

Nazanin Honarkhah¹, Ali Sheikhmehdi²

¹ Master of Cinema Studies, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

² Associate Professor, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

(Received 26 Feb 2019, Accepted 17 Dec 2019)

Georg Wilhelm Friedrich Hegel, the German philosopher (1770-1831) in his book: *Phenomenology of the Spirit*, (1807) devotes a section to the dialectics and the "master" and "slave" which explores the power struggle between two individuals in the smallest unit of human accumulation in the history of spiritual evolution. Hegel has influenced the formation of the ideas of Jacques Lacan, a new follower of Sigmund Freud in psychoanalysis. Lacan introduced the notion of desire of a subject with an object and identification of concepts in regards to the "master" and "servant," according with a combined view with Hegel. In other words, desire for confirmation that he/she should do with the same manner. Although that confirmation can be implemented only by a living creature, a power struggle starts between two people. This battle must continue close to death because the individual can prove that he/she is truly human if only they endanger their lives for confirmation, but this battle should end near one of the opponent's death since the confirmation can only be done by a living creature. The battle ends when one of the opponents walks away from the desire for confirmation, surrenders to the other, and confirms the conqueror as his/her "master" and becomes his/her "slave". The dialectic of "master" and "slave" are related to psychoanalysis by Karen Horney, Jacques Lacan, and other psychoanalysts. Thus, the relationship between man and woman are the relationship between "master" and "slave". Therefore, the research issued in this paper analyzes the dialectical relations between the couples (male/female) in Asghar Farhadi's *Le Passe* (2013) movie, which is produced in France. This article through psychoanalytic signs

has implied in characters' action and speech and with a reference to other psychoanalytic schools. Data gathering method in this research is based on observation of the film, in which its content is analyzed through using the interpretative method and psychoanalytical approach. Accordingly, the dialectic of power exists in every two-way relationship, including the relationship between man and woman. This research has, through interpretive-analytical research, examined the dialectical relationships between couples in Asghar Farhadi's other films, as an example of studies of middle-class multinational community. The results show that the position of male and female characters in the two "master" positions or "slave" in the previous film depends on the social status of individuals and the effect of migration on their position in this dialectic. This article opens a different path to Farhadi's films. The result of this research conveys that the position of male and female characters within the category of "master" and "slave" in this film is related to people's social status, and immigration has an enormous effect on people's position in dialectics. This research is conducted based on the relationships between the alleged film's characters as a reflection of real individuals in society and as an analysis of power relations between the individuals in European society.

Keywords

Master and Slave(1807), Friedrich Hegel, Sigmund Freud, *Le Passe* (2013), Asghar Farhadi.

*This article is extracted from the first author's M.A. thesis entitled: "Psychoanalysis of Characters in Asghar Farhadi's Films according to Hegel's Master-Slave Dialectic", under supervision of the second author in Tarbiat Modares University.

**Corresponding Author: Tel: (+98-912) 4362981, Fax: (+98-21)77411990, E-mail: ali.sheikhmehdi@modares.ac.ir.